

نسبت آزادی و امامت از نگاه شهید بهشتی

داود فیراحی*

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

محمداسماعیل شیخانی

دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی دانشگاه بین‌المللی امام رضا (ع)

(تاریخ دریافت: ۱۹/۴/۶ تاریخ تصویب: ۱۹/۹/۱۷)

چکیده:

آزادی و اقسام آن از دیدگاه متفکران گوناگون همواره موضوع بحث بوده است. در ادبیات اسلامی گاه از واژه حریت در مقابل آن استفاده می‌شود که چندان شفاف نیست. یکی از مهم‌ترین مباحث این است که حدود آزادی‌ها کجاست. در میان متفکران اسلامی و ادبیات شیعه به‌طور عام با توجه به مطرح‌شدن مقوله امامت، پرسشی که شکل می‌گیرد این است که آیا امامت جلودار آزادی است یا خیر؟

شهید بهشتی در این میان دارای جایگاه ممتازی است. در نظام و دستگاه اندیشه وی، آزادی دارای جایگاهی کلیدی است و از سوی دیگر نسبت‌سنجی خاصی نیز میان دو مقوله آزادی و امامت برقرار می‌گردد.

در مقاله حاضر تلاش می‌شود تا در درجه اول معنا و مفهوم آزادی از نگاه شهید بهشتی بررسی گردد و سپس نسبت آن با مقوله امامت مشخص شود.

واژگان کلیدی:

آزادی، امامت، اندیشه سیاسی، انقلاب اسلامی، شهید بهشتی

چیستی آزادی

در پاسخ به چیستی آزادی و فضاهاى گوناگون آن، آثار متنوع و متعددى به نگارش درآمده است، اما این پرسش جای طرح و بررسی دارد که چرا هنوز بشر به برداشت و تفسیر واحد و پذیرفته‌ای از آزادی دست نیافته است و تلقی‌های گوناگونی از آزادی وجود دارد.

تنوع و تعدد بحث از آزادی و ابعاد مختلف آن از آن روست که هر اندیشه‌وری با توجه به پیش‌فرضها و مسلک و مرام خویش به تعریف این واژه مهم و اساسی پرداخته و شاخص‌های ویژه‌ای برای آن برشمرده است. به نوشته آیزایا برلین: «در تاریخ بشر همه اخلاقیون آزادی را ستوده‌اند؛ اما معنای آزادی نیز مانند کلمات خوشبختی، خوبی، طبیعت و حقیقت به قدری کشدار است که با هرگونه تفسیری جور درمی‌آید» (برلین، ۱۳۶۸، ص ۲۴۳). او می‌نویسد، نویسندگان تاریخ عقاید بیش از دو‌یست تعریف برای این واژه ضبط کرده‌اند.

به‌هرحال آنچه اهمیت دارد این است که امروزه عمدتاً در تعریف و تقسیم‌بندی آزادی عموماً به کار شاخص آیزایا برلین ارجاع داده می‌شود که برای آزادی دو معنای مثبت و منفی قائل شده است.

اما آزادی در ادبیات اسلامی نیز دارای جایگاه ویژه‌ای است. واژگانی نظیر حریت و اختیار در ادبیات کلاسیک اسلامی به جای آزادی به کار برده شده‌اند و هرچه به جلو می‌آیم تطابق و نوعی همسانی میان ادبیات اسلامی با ادبیات مدرن غربی در زمینه بحث در باب آزادی مشاهده می‌شود.

عموم مباحث ارائه شده در این زمینه در متون اسلامی از سوی فقها مطرح می‌گردد. علامه محمد تقی جعفری در تبیین مفهوم آزادی، سه واژه آزادی، رهایی و اختیار را از هم تفکیک می‌کند. وی در تعریف رهایی، آن را «بازشدن قید از مسیر جریان اراده به‌طور نسبی» می‌داند (جعفری، ۱۳۷۷، ص ۴۰۳)؛ برای مثال شخصی که به ماندن در مکانی محکوم شده است و حق خروج از آن محدود را ندارد، وقتی این ممنوعیت از وی برداشته شود، رها می‌شود، اما در عین حال ممکن است ممنوعیت‌های دیگری آزادی او را سلب کند. وی آزادی را نیز به دو درجه تقسیم می‌کند: آزادی طبیعی و محض و آزادی تصعیدشده.

آزادی طبیعی محض عبارتست از توانایی انتخاب یک هدف از میان اشیایی که ممکن است به عنوان هدف منظور شوند و یا انتخاب یک وسیله از میان اشیایی که ممکن است وسیله تلقی گردند (همان، ص ۴۰۵).

اما آزادی تصعیدشده از نگاه وی عبارتست از «نظاره و سلطه شخصیت بر دو قطب مثبت و منفی کار» (همان، ص ۴۰۵).

اما اختیار در نگاه وی «اعمال نظاره و سلطه شخصیت بر دو قطب مثبت و منفی کار یا ترک شایسته با هدف‌گیری خیر» است (همان، ص ۴۰۵).

امام خمینی به عنوان فقیه برجسته معاصر، آزادی را بی‌نیاز از تعریف می‌داند: «آزادی یک مسئله‌ای نیست که تعریف داشته باشد. مردم عقیده‌شان آزاد است. کسی الزامشان نمی‌کند که شما حتماً باید این عقیده را داشته باشید» (امام خمینی، ۱۳۶۱، ص ۸۸).

اما از آنجا که موضوع مقاله حاضر با محوریت شهید بهشتی است، در ادامه مقاله، بحث آزادی از نگاه ایشان مطرح می‌شود. فرضیه اصلی این است که شهید بهشتی یک دستگاه نظری خاص دارد؛ هرچند امروزه وی بیشتر به عنوان شخصیتی پراگماتیست مشهور شده که نمونه‌های آن تعریف تدا اسکاچپل است که از وی با عنوان فردی دولت‌ساز یاد می‌کند. بنابراین در دستگاه فکری وی آزادی دارای جایگاهی محوری می‌باشد و به تعبیری می‌توان آن را دال محوری در گفتمان شهید بهشتی دانست. فرضیه دیگر این است که امامت در نگاه شهید بهشتی به مثابه سدی در مقابل آن عمل نمی‌کند و هیچ‌گونه تباینی میان دو مقوله آزادی و امامت وجود ندارد.

شهید بهشتی و آزادی

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نویدبخش نسیم آزادی بود. شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» از شعارهای اصلی و اساسی مبارزات مردم بود و تشکیل نظام جمهوری اسلامی ایران تبلور خواست و حرکت توده‌های محرومی بود که سال‌ها سلطه استبداد و استعمار را چشیده بودند و با نفی استبداد و استعمار در قالب آزادی و استقلال، خواستار برپایی جمهوری اسلامی شدند.

هر حرکت اجتماعی که برای اصلاح جامعه صورت گیرد، دو هدف عمده را دنبال می‌کند؛ نخست، رفع موانع و تخریب ساختارهای نابهنجار، و دوم، ایجاد زیربنایها و ساختارهای جدید. آن تخریب و این ایجاد بر مبنای ملاک‌ها و معیارهایی صورت می‌پذیرد که بر اساس آنها حرکت از وضع موجود به وضع مطلوب شکل می‌گیرد. انقلاب اسلامی ایران هم که پس از به بن‌بست رسیدن حرکت‌های اصلاح‌طلبانه پهلوی‌ها و با هدف رفع موانع اصلاح و برپایی جامعه‌ای که زمینه‌ساز رشد و تعالی انسان‌ها باشد صورت گرفت، دو هدف اساسی داشت: یکی محو پایه‌های ظلم، ستم، بی‌عدالتی، اختناق و سرکوب، و دیگری تصحیح و تشکیل نهادها و ساختارهای جامعه‌ای متفاوت. از همین رو، پاسداری از آزادی‌های فردی و اجتماعی در برابر توسعه‌طلبی گروه‌های فشار و سلطه‌طلبی حکومت، از جمله مهم‌ترین دغدغه‌های فکری و عملی رهبران و فعالان انقلاب بود (بهشتی، ۱۳۸۱، ص ۸).

همگام با انقلاب اسلامی، در اندیشه شهید بهشتی نیز بزرگ‌ترین شعار اسلام، آزادی است و اسلام دین آزادگان و احرار، و انسانیت انسان به آزاد بودن اوست (بهشتی، ۱۳۵۷، ص ۱۱۳). در نگاه بهشتی، آزادی، ذاتی انسان است و انسان از آن‌رو که انسان است، طالب آزادی است؛ بنابراین، آزادی بخشی از هویت آدمی است و سلب آن به مسخ انسان می‌انجامد (فارسی، ۱۳۶۱، ص ۵۷).

آیت‌الله بهشتی اساساً هدف انقلاب را معطوف به آزادی می‌داند و بزرگ‌ترین ویژگی چشم‌گیر جهانی انقلاب ایران را آزادی می‌خواند.

معنای آزادی

آیت‌الله بهشتی ضمن اینکه اعتقاد دارد متفکران در طول تاریخ آزادی را به گونه‌های مختلفی تعریف کرده‌اند، درباره‌ی عامل این اختلاف تعاریف می‌گوید:

«این مفهوم نیز همچون مفاهیم عمیق و پربار دیگر متأثر از زمان و پیشرفت زمان است و در هر زمان متناسب با شرایط اجتماعی و فرهنگی و نیازها و حساسیت‌های موجود در جامعه و فرهنگ حاکم بر زمان معنای خاصی دارد» (فارسی، ۱۳۶۱، ص ۵۶).

در هر حال، شرایط اجتماعی و ضرورت‌های زمانی و افکار و اعتقادات حاکم بر جامعه، از جمله عناصر گوناگونی برداشت از آزادی است. با توجه به این گوناگونی، باید نخست به این بحث پرداخت که معنای آن از نگاه شهید بهشتی چیست، چراکه اساساً نقطه اشتراکی در بحث، از «چیستی آزادی» وجود ندارد تا در پی آن به تحلیل و بررسی این نقطه مشترک پرداخته شود؛ برخلاف مفاهیمی مانند نور، انسان و سلول که مفاهیمی شناخته شده‌اند و بر سر معنای آنها اختلاف‌نظری وجود ندارد.

آزادی در اندیشه دکتر بهشتی یعنی:

«تسلط انسان بر ساختن خویش و ساختن محیط خویش. امتیاز انسان بر همه موجودات دیگر عالم طبیعت این است که می‌تواند بر طبیعت مسلط باشد و شرایط طبیعی را بر وفق خواسته و نیاز خود دگرگون کند یا در برابر هجوم عوامل نامساعد طبیعی سد و مانع به‌وجود بیاورد» (واحد فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۱۱۸۳).

شهید بهشتی ضمن تعریف آزادی، به «تسلط انسان بر ساختن خویش و ساختن محیط خویش» اشاره کرده، در واقع دو معنای متمایز آزادی را یادآور می‌شود که البته وابستگی تام و تمامی با یکدیگر دارند. این دو معنای متمایز از آزادی عبارت‌اند از:

«آزادی به معنای یک نیاز عمیق و اصیل درونی که هر فردی به طور طبیعی خواهان آن است و از عدمش رنج می‌برد، و دیگری، آزادی به معنای یک واقعیت اجتماعی؛ مثلاً وقتی

می‌گوییم: در فلان جامعه آزادی وجود دارد، یعنی آزادی به عنوان یک واقعیت اجتماعی در آن جامعه حضور دارد. به عکس وقتی می‌گوییم در فلان جامعه آزادی وجود ندارد و استبداد و اختناق حاکم است، یعنی در این جامعه آزادی به عنوان یک واقعیت اجتماعی حضور ندارد» (واحد فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۱۱۸۵).

آیت‌الله بهشتی دو معنای متفاوت آزادی یعنی معنای فردی و معنای اجتماعی را از هم تفکیک کرده است. معنای فردی آزادی، خواستی است ذاتی و درونی و به شخص انسان مربوط می‌شود و معنای اجتماعی آن واقعیتی است اجتماعی که به نوع روابط در درون جامعه ارتباط می‌یابد. در نگاه شهید بهشتی، آزادی فردی یعنی «آزادی از قید و بند» و «انسان هنگامی قید و بند را احساس می‌کند که به آن آگاهی و نیز حساسیت داشته باشد» (فارسی، ۱۳۶۱، ص ۵۶). تا آگاهی و شناخت به پدیده‌ای حادث نشود، نمی‌توان با آن برخورد منطقی و عاقلانه‌ای داشت. در صورتی که قید و بندها به خوبی شناسایی نشوند، انسان نمی‌تواند برای رهایی و آزادی از آنها اقدامی کند؛ بنابراین نخستین و مهم‌ترین عامل برای رسیدن به آزادی، آگاهی و شناخت است (بهشتی، ۱۳۸۰، ص ۵۶).

نکته بسیار مهم در اندیشه شهید بهشتی این است که وی آزادی را از بی‌بند و باری جدا می‌کند:

«آزادی که این همه در ستایش آن سخن می‌رود، همین است که گفتیم؛ نه بی‌بند و باری و ضابطه‌ناپذیری و خودکامگی مطلق و آنارشسیسم و آزادگذاردن نیروهای مخرب و منافی با کرامت انسان و مزاحم حقوق و مصالح خود او و دیگران. این نوع آزادی‌ها در مفهوم آزادی پذیرفته شده در اسلام نمی‌گنجد، که آزاد گذاردن یک دیوانه خطرناک که به دلخواه خود عمل کند، متضمن هیچ خیری برای خود او یا دیگران نیست، بلکه ستمی آشکار بر وی و دیگران است. آزادگذاردن دزد و جانی یا تبهکاران دیگر چون دزدان ناموس و الگوهای هوسبارگی و فساد یا آزادگذاردن بی‌حساب و سوسه‌انگیزی در مردم و متزلزل کردن بی‌امان همه باورهای مطلوب و به تعبیر دیگر ایجاد بیماری و سواس و ناباوری در مردم، استعدادها را به سرگردانی فرساینده و خسته‌کننده و نومیدکننده دچار می‌سازد؛ به همین دلیل است که در همه نظام‌های اجتماعی همواره روی این اصل تأکید می‌شود که حدود آزادی را قانون معین می‌کند» (بهشتی، ۱۳۸۸، ص ۴۰۵-۴۰۴).

ایشان سپس آزادی فردی را بیشتر باز می‌کند:

«آزادی فردی تنها به معنای رهایی از بندهای برونی نیست، به معنای آزادی از بندهای درونی هم هست. قدرت مادی می‌تواند بشر را از بندهای برونی رهایی بخشد، اما این قدرت نمی‌تواند آزادی را به ارمغان آورد، زیرا آزادی تنها وقتی معنا پیدا می‌کند که تمامی بندها که

بخش مهمی از آنها بندهای درونی است از میان برداشته شود و این تنها وقتی صورت می‌پذیرد که انسان در کنار قدرت مادی، قدرت معنوی لازم را در جهت آزاد ساختن خویشتن از تمامی بندهای درونی داشته باشد» (فارسی، ۱۳۶۱، ص ۵۷).

اما ضرورت و مشروعیت اجتماعی آزادی که به نوع روابط اجتماعی مربوط می‌گردد «ناشی از این است که این مسئله یک خواست درونی جدی و اصیل است و انسان تنها موقعی می‌تواند به این نیاز درونی‌اش پاسخ گوید که در جامعه‌ای آزاد زندگی کند یعنی در جامعه‌ای زندگی کند که آزادی در آن به عنوان یک واقعیت اجتماعی وجود داشته باشد» (واحد فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۱۱۰).

شهید بهشتی ارج و تقدس دفاع از آزادی اجتماعی را نیز به این دلیل می‌داند که آزادی از یک خواسته و نیاز درونی ناشی می‌شود و به همین دلیل است که «کسی که از این نوع آزادی دفاع می‌کند در حقیقت دفاع از آزادی جامعه، دفاع از انسان و در واقع دفاع از کلیه خواست‌ها و نیازهای اصیل انسانی» است (واحد فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۱۱۵۷).

آزادی در جامعه‌ای وجود دارد که به صورت یک واقعیت درآمده باشد:

«یعنی از متن روابط اجتماعی حاکم بیرون آمده باشد. اگر آزادی از بطن جامعه سر بر نیاورده و پایگاه اجتماعی نداشته باشد، چیزی جز آزادی کاذب نیست... آزادی به عنوان یک واقعیت اجتماعی، همچون دیگر واقعیت‌های اجتماعی، چیز انتزاعی و مجزایی نیست تا بتوان بدان دست یافت، بلکه از متن جامعه سر برمی‌آورد و باید فعلیت بخشید و تحقق داد» (بهشتی، ۱۳۵۷، ص ۵۹).

مشاهده می‌شود که شهید بهشتی آزادی را رمز عظمت دانسته، نفی آزادی را مساوی با مسخ شخصیت و انسانیت انسان عنوان می‌کند؛ زیرا وقتی آزادی نباشد، انتخاب معنا ندارد و وقتی انتخاب معنا نداشت، دیگر انسان نمی‌تواند خالق شخصیت و معمار سرنوشت خویش باشد؛ چنان‌که وی در این باره می‌گوید:

«آزادی ذاتی انسان است. انسان بدان لحاظ که انسان است آزاد است و آزادی طلب، و وقتی قبول کردیم که آزادی، بخشی از هویت انسان است، طبیعتاً سلب آن به مسخ منجر خواهد شد» (بهشتی، ۱۳۸۱، ص ۲۵).

نکته مهم در اندیشه شهید بهشتی این است که وی آزادی را عمدتاً در سطح اجتماع معرفی می‌کند و در این راستا ابتدا به بررسی لیبرالیسم موجود در غرب می‌پردازد:

«لیبرالیسم یعنی آن طرز تفکری که بر پایه انسان آزاد بنا شده، بر پایه آزادی فرد انسان. اساس این مکتب این است که فرد انسان موجودی است آزاد، می‌تواند خواسته‌ها و تمنیاتش را بشناسد و می‌تواند در راه رسیدن به این خواسته‌ها و تمنیات تلاش کند و به آنها برسد و رشد

انسان چه از نظر شخصی و شخصیتی و چه از نظر فرهنگی و چه از نظر رفتاری، چه از نظر اقتصادی، چه از نظر اجتماعی به این است که به او یعنی فرد انسانی آزادی بدهیم، به او بگوییم آن طوری که تو دلت می‌خواهد حرکت کن» (بهشتی، بی‌تا، ص ۲).

او سپس ویژگی‌ها و خصلت‌های اساسی لیبرالیسم را به صورت خلاصه توضیح می‌دهد:
الف) پایه لیبرالیسم بر راسیونالیسم و اصالت خرد و اندیشه، و نفی هر نوع سرچشمه و مبدأ آگاهی و معرفت به جز عقل و اندیشه است.

ب) لیبرالیسم در تحسین جلوه‌های فرهنگ و تمدن اخیر غربی، و براساس اصالت فرد و اندیویدالیسم و اینکه فرد انسان اصالت دارد به وجود آمده است.

ج) لیبرالیسم آرام‌آرام به سوی پذیرش نسبی جامعه و هویت اصیل جامعه حرکت کرده و سر از سوسیالیسم لیبرال و لیبرالیسم سوسیال درآورده است (بهشتی، بی‌تا، ص ۱۱).

وی نخست ایراداتی را بر لیبرالیسم غربی وارد می‌سازد و سپس تمایل می‌یابد که اساس آزادی‌های موجود در اسلام را این گونه معرفی کند:

«لیبرالیسم از این نظر که برای انسان، برای فرد انسان این منزلت را قائل است که تو ای انسان حرکت کن، پویش داشته باش، عقلت را به کار انداز، فکرت را به کار انداز، انتخابت را به کار بینداز، بساز خودت را، بساز محیطت را، تسلیم وضع موجود نشو. از این نظر هم بسیار جالبست و هم زمینه‌ای است برای شکفتن نیروها و استعدادهای درونی انسانی. این‌ها جنبه‌های جالب و مثبت لیبرالیسم است، اما لیبرالیسم در آنجا که تنها منبع معرفت و آگاهی را عقل می‌نامد و اصالت وحی را به عنوان یک سرچشمه مستقل آگاهی بهایی نمی‌دهد و ارجحی نمی‌گذارد و نمی‌پذیرد آیا از این نظر هم چیز خوبی است؟ از نظر ما و از نظر همه معتقدان به وحی الهی، لیبرالیسم از این نظر چیز بدی است، خطرناک است، انسان را از یکی از متعالی‌ترین سرچشمه‌های برکت یعنی وحی دور می‌کند» (بهشتی، بی‌تا، ص ۸).

وی سپس این گونه بیان می‌کند:

«اسلام آزادی انسان را به عنوان نقطه قوت آفرینش می‌شناسد و انسان گوهر تابناک هستی است بدانکه از چه آزاد و آگاه آفریده شده است. اسلام برای انسان آزاد و آگاه زمینه و توان شکوفایی و خودانگیختگی و پیدا کردن راه را به حد فراوان قائل است و انسان را دعوت می‌کند نخست در پرتو نور فروزان باطن یعنی عقل و خرد حرکت کند و عقل و خرد در انسان است ولی انسان به کمک همین اندیشه تحلیل‌گر و خرد روشنگر یک سرچشمه بزرگ و رفیع پراج آگاهی دیگر یعنی وحی خدا و نبوت انبیا و کتاب الله و سنت پیغمبران را می‌شناسد و می‌یابد. وقتی انسان به این مرحله رسید قانون زندگی را صرفاً به کمک عقل تنظیم نمی‌کند، عقل در تنظیم قانون در حد خودش دخالت می‌کند، اما وحی به عنوان زیربنای همه محاسبات

و بررسی‌های عقلی همواره تکیه‌گاه انسان است. در جامعه اسلامی، اسلام انسان را موجود آزاد می‌داند و حتی به این موجود آزاد نهیب می‌زند که در شرایط اجتماعی نیست، نمیر، بمیر یا بمیران، لااقل هجرت کن، به‌رحال تسلیم محیط فساد نشو. اما در اسلام آزادی‌های فردی، محدودیت‌های اجتماعی نیز دارد. انسان آزاد است اما در چارچوب حدودالله و در چارچوب قوانین الهی و شناسایی حدودالله و احکام خدا مسئولیت خطیری است که در جامعه و نظام اسلامی برعهده فقیه و مجتهد است، بنابراین در شناخت حدودالله جامعه اسلامی ما تابع مرجعیت آگاه رهبری می‌باشیم» (بهشتی، بی‌تا، ص ۱۴).

بنابراین روشن می‌شود که شهید بهشتی معتقد است، شهروندان جامعه اسلامی در آزادی‌های فردی خود دارای حد و حدودی می‌باشند و برای رسیدن به عظمت باید این آزادی‌ها محدود گردد که مهم‌ترین عامل در تحدید این آزادی‌ها، همانا حدودالله می‌باشد و از اینجاست که وی پی به اهمیت زندگی اجتماعی می‌برد:

«اسلام صرف‌نظر از فطری‌بودن یا نبودن زندگی اجتماعی برای بشر، حامی و مشوق زندگی اجتماعی است. تعالیم عالیة اسلام بر اساس حفظ پیوندهای اجتماعی و مستحکم‌کردن آنها و جلوگیری کامل از سقوط اجتماع و پراکندگی و ازهم پاشیدن جامعه است و یا عالی‌ترین صفات انسانی از نظر اسلام وقتی ارزش واقعی خود را دارد که با حفظ پیوندهای اجتماعی توأم و با انجام وظایف فرد نسبت به اجتماع همراه باشد» (بهشتی، ۱۳۶۷، ص ۴۱).

او همواره آزادی‌های موجود در غرب را به‌واسطه این‌که نامحدود می‌باشد رد می‌کند و می‌توان به این موضوع از این زاویه نگریست که این گونه آزادی‌ها به خیر مشترک نمی‌انجامند:

«من که یک برادر شما هستم، همیشه در سخن‌ها گفته‌ام دشمنان اسلام و دشمنان خدا و دشمنان قرآن و خواستاران آزادی به معنی بی‌بندوباری، بدانند که ما به آزادی انسان سخت پایبند و معتقدیم اما آزادی انسان. ما نه دموکراسی روسی می‌خواهیم و نه دموکراسی امریکایی و اروپای غربی می‌خواهیم، ما انسان آزاد شده اسلام را خواستاریم که در آن انسان هم آزاد است و هم بنده. بنده کی؟ خدا و آزاد از بندگی هر چه غیر خداست (بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید بهشتی، ۱۳۶۰ش).

نکته بسیار مهم و کلیدی در اندیشه شهید بهشتی این است که وی تنها محدودیت و اراده بر آزادی انسانی را از ناحیه قوانین الهی معرفی می‌کند و نه جبر اجتماعی. وی در مجادلات خود با مارکسیست‌ها خصوصاً بر این نکته بسیار تأکید می‌نمود.

مارکسیست‌ها معتقدند که انسان همیشه از جبر طبیعت و جبر قوانین اجتماعی که محیط اوست، محدود می‌شود. انسان با این مناسبات که دور و محیط اوست رابطه برقرار می‌کند و

همیشه آزادی او محدود است به آن قوانینی که جامعه و مناسبات آن به وی تحمیل می‌کند. به این ترتیب آزادی یک فرد و یک جامعه تابعی است از محتوای مناسبات کلی آن جامعه. اما شهید بهشتی در پاسخ به مارکسیست‌ها می‌گوید که:

«انسان یک موجود ممتاز و برجسته است و بزرگ‌ترین ویژگی و برجستگی او همین است که آگاه است. او انتخابگری است که آزادانه و آگاهانه انتخاب می‌کند. به همین جهت ما باید روی این ویژگی انسان تکیه کنیم انسان در برابر جبر طبیعت، آزاد است. تعلیم اسلام این است که انسان محکوم جبر اجتماعی هم نیست. انسان در برابر حاکمیت آن قوانینی که به نام قوانین اجتماعی و سنت‌های اجتماعی و مکانیزم اجتماعی و ماتریالیسم تاریخی و جبر تاریخی و جبر اقتصادی و جبر اجتماعی مطرح می‌شود. از دیدگاه اسلام، انسان دقیقاً در برابر این جبرها آزاد است. انسان هیچ‌گاه محکوم به این قوانین نیست. انسان می‌تواند بر پدیده‌ها و بر تنگناهایی که در پرتو حاکمیت همین قوانین به وجود آمده، بشورد و در برابر آنها بایستد و معادله‌ها و محاسبه‌ها را برهم بزند، انسان همواره در راستای تاریخ، نوآفرین خواهد بود. او حادثه‌های اجتماعی و پیروزی‌های اجتماعی جدیدی را خواهد آفرید و حماسه‌های تازه‌ای را خواهد سرود که بر اساس هیچ‌یک از قوانین شناخته شده قبلی قابل تبیین نیستند» (بهشتی، ۱۳۸۱، ص ۴۴-۴۲).

شهید بهشتی سپس به بیان قرآن در این زمینه می‌پردازد و می‌گوید:

- هیچ انسانی محکوم به هیچ جبر اجتماعی نیست.
- کیفیت و روابط و مناسبات اجتماعی و اقتصادی روی انتخاب آگاهانه انسان اثر می‌گذارند، اما نه در حد جبر، بلکه در حد دشوار شدن یا آسان شدن است (بهشتی، ۱۳۸۱، ص ۴۴).

آیت‌الله بهشتی سپس عنوان می‌نماید که:

- «محیط اجتماعی هم ساخته شده انسان است و هم در ساخت او نقش دارد. ولی در این ساختن متقابل، اصل انسان و خودسازی درونی اوست. انسان نه محکوم جبر طبیعی است، نه محکوم جبر اجتماعی و تاریخی، بلکه به هر حال در برابر محدودیت‌هایی که طبیعت یا نظام اجتماعی برایش به وجود می‌آورد، قدرت حرکت مخالف دارد» (بهشتی، ۱۳۸۱، ص ۷۸).
- محدودیت‌های قانونی که در نظام اسلامی به وجود می‌آید دو ریشه دارد:
 - اینکه آزادی یک فرد تا آنجا اعمال شود که به آزادی دیگران ضربه نزند.
 - آزادی‌هایی که محیط را فاسد می‌کند و زمینه را برای رشد فساد در جامعه آماده می‌سازد؛ این آزادی‌ها هم در نظام اسلامی گرفته می‌شود.

حال که معنا و جایگاه آزادی در اندیشه شهید بهشتی مشخص گردید، آنچه اهمیت دارد این است که چگونه می‌توان این آزادی را تحقق بخشید. در این راستا به نظر می‌رسد جایگاه مفهوم انسان نزد متفکران اسلامی و شهید بهشتی به‌طور خاص، دارای نقشی محوری است.

انسان‌شناسی و دین

بنیاد مکتب‌ها و جهان‌بینی‌های مختلف، اصول فراگیری است که وسیله شناخت آن مکتب یا جهان‌بینی نیز هست. یکی از بنیادی‌ترین اصول، نگرش نسبت به انسان است. به این معنی که انسان چگونه موجودی است؟ رابطه‌اش با محیط طبیعی و اجتماعی چگونه است و تابع چه قوانینی می‌باشد؟ رابطه‌اش با آینده چیست و به‌طور کلی آینده انسان را چه عواملی می‌سازند؟ نقش خود انسان در این میان چیست؟ (بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید بهشتی، ۱۳۸۰، ص ۵۵).

شهید بهشتی در این میان به انسان‌شناسی اسلامی می‌پردازد. و چنین بیان می‌کند: «در جهان‌بینی اسلام، انسان شدنی است مستمر و پویایی است خودآگاه، انتخابگر و خودساز. ما بر این چهار عنوان تأکید داریم. در جهان‌بینی اسلام، انسان، شدن است. شدنی است مستمر. همواره یک شدن و پویایی است؛ تلاش است، پویایی است خودآگاه و انتخابگر. انتخاب‌کننده و خودساز» (بهشتی، ۱۳۸۱، ص ۱۷). وی نخستین ویژگی مهم انسان از نظر قرآن و اسلام را بافت رنگارنگ، متنوع و گوناگون وی عنوان می‌نماید:

«انسان موجودی است آمیخته. انسان موجودی یک بعدی یا دو بعدی نیست، موجودی است با ابعاد گوناگون، مایه‌های رنگارنگ و با استعدادهای متنوع و فراوان. این موجود، نه تنها از نظر بافت جسمی نسبت به جانداران دیگر امتیازهای خاصی دارد بلکه از بافت روحی و استعدادهای برتری نیز برخوردار است» (بهشتی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۷).

اما در اینجا پرسشی مهم پیش می‌آید:

«چرا انسان با این همه رنگارنگی و تنوع و مایه‌های گوناگون آفریده شده است؟ آیا هدف تشکیل موزه‌ای از انسان‌ها بود؟ نه، او باید در بوتۀ آزمایش قرار گیرد. اما چه آزمایشی؟ آزمایش مواد شیمیایی؟ نه، آزمایش انسان از نوع آزمایش‌های مواد آلی یا معدنی نیست. در آزمایش انسان، نوع آزمایش هم تازه است. انسان [به تعبیر شهید بهشتی] در این آزمایش با یک عامل عمده شرکت می‌کند: عامل آگاهی» (بهشتی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۰).

به او ابزارهای کسب آگاهی داده شده است تا در این آزمایش، آگاهانه شرکت کند. به این آگاهی‌های اکتسابی نیز اکتفا نشده است. چنان‌که پروردگار می‌فرماید برای انسان کمکی برای دستیابی به آگاهی فرستادیم؛ یعنی وحی.

با این مقدمات، آیا انسان در این آزمایش فقط با عامل آگاهی شرکت می‌کند؟ نه، او از عامل بسیار مهم دیگری نیز بهره می‌برد؛ این عامل، آزادی و حق انتخاب است.

به تعبیر شهید بهشتی: « برای همین انسان از نطفه‌ای درهم آمیخته آفریده شد تا بشود او را در معرض انتخاب قرار داد والا اگر در هم نبود، در خیابان یک‌طرفه که معلوم است انسان باید چطور راه برود. بنابراین انسان آزاد گذاشته شده است تا یا شکر موهبت را بگذارد، به راه حق، خیر و عدل برود و با این همه نعمت را کفران کند و به حق و خیر و عدل پشت پا زند. او در این مسیر آزاد است. یکی از بزرگ‌ترین امتیازهای انسان این است که می‌تواند معصیت کند. آدم توانست در برابر خداوندگارش نافرمانی کند، بله این بزرگ‌ترین امتیاز انسان است که می‌تواند نافرمان باشد تا فرمانبرداریش ارزشی دیگر پیدا کند. فرمانبرداری اجباری، یعنی اگر کسی را مجبور کردند از راه خاصی برود، چندان ارزشی ندارد. آن چیزی که ارزش دارد، فرمانبری همراه با انتخاب است» (ستوده و سیدناصری، ۱۳۷۸، ص ۸۷).

بنابراین، بهترین تعریف برای انسان این است:

«انسان جاننداری است آگاه و انتخابگر. حال، با انتخاب خود چه می‌کند؟ او با این انتخاب، آینده و سرنوشت خود را می‌سازد. سرنوشت انسان با انتخاب آگاهانه او ساخته می‌شود از این جهت است که اسلام هیچ چیز را بر کسی تحمیل نمی‌کند حتی دین را» (ستوده و سیدناصری، ۱۳۷۸، ص ۸۷).

در نگاه و اندیشه شهید بهشتی، انسان اسلام، انسانی است آزاد و این آزادی را البته رایگان به او نداده‌اند. این آزادی را به او دادند و به او گفتند:

«ای انسان! آینده و سرنوشت خودت را بساز. هر خوشبختی و سعادتت که به دست انسان‌ها بیاید، محصول کار آگاهانه خود آنهاست. هر رنج و تیره‌بختی انسان‌ها نیز محصول کار آگاهانه و انتخاب غلط آنهاست. همراه با این روح الهی که به انسان دادند یک مسئولیت کوچک هم به او دادند. گفتند تو با این روح الهی مسئول آن هستی که از لابه‌لای بندها و پیچ و خم‌هایی که در پیکرت و در رابطه پیکرت با محیط طبیعت و محیط اجتماعی وجود دارد، با اختیار و انتخاب خود راه را به سوی آینده تاریک یا روشن بگشایی. هرکه افتخار انسان بودن و حامل روح خدا بودن را می‌خواهد، باید بار سنگین مسئولیت داشتن و انتخاب کردن را هم به دوش بکشد» (بهشتی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۵-۱۳۴).

شهید بهشتی بعد از آنکه در انسان‌شناسی خود کاملاً بر آزادی انسانی تأکید می‌نماید، طلاب و فضایی حوزه را هم مخاطب قرار می‌دهد:

«به طلاب و فضایی حوزه هم یک پیشنهاد دارم و آن پیشنهاد این است که به مردم ایران فرصت بدهید تا آگاهانه و آزادانه خود را بر مبنای معیارهای اسلامی بسازند و این خودسازی را بر مردم ما تحمیل نکنید. به مردم ما کمک کنید، آگاهی بدهید، زمینه رشد اسلامی را فراهم کنید ولی بر مردم هیچ چیز را تحمیل نکنید. انسان بالفطره خواهان آزادی است. او می‌خواهد خودسازی داشته باشد. مبدا برخلاف دستور قرآن، بخواهید مسلمان بودن و مسلمان‌زیستن را بر مردم تحمیل کنید. که اگر تحمیل کردیم، آنها بر ضد این تحمیل‌توان طغیان خواهند کرد. انسان، عاشق آزادی است. می‌خواهد به دست خود و با انتخاب خود، خود را بسازد. آنقدر تحمیل راه و عقیده بر انسان‌ها نامطلوب است که خدا به پیغمبر اکرمش (ص) که برای ترویج اسلام اصرار داشت، پافشاری می‌کرد؛ زحمت می‌کشید و خودش را به رنج و تعب می‌انداخت تا مردم را به راه خدا بیاورد خطاب می‌کند: ای پیغمبر! مسئولیت تو هم حدی دارد، تو می‌خواهی مردم را وادار و مجبور کنی که مؤمن باشند. این راه پیغمبر نیست! توصیه من به طلاب عزیز و فضایی ارجمند این است که منادی حق و دعوت‌کننده به حق باشید. امر به معروف و ناهی از منکر با رعایت تمام معیارهای اسلامی‌اش باشید، اما مجبورکننده مردم به راه اسلام نباشید. به‌طور مسلم، آن اسلامی ارزش دارد که از درون انسان‌ها و عشق انسان‌ها بجوشد و بشکفتد. ندیدید مردم ما در این دوران پرارزش انقلاب خودشان چه خودجوشی و چه خودشکوفایی‌ای نشان دادند. بزرگ‌ترین اصل بعد از پیروزی یک انقلاب چیست؟ تداوم انقلاب همین‌طور که مردم ما با آزادی به راه اسلام آمدند و رهبری اسلام را پذیرفتند، همان‌طور که یک مسیحی رهبری عالی اسلامی ما را آزادانه پذیرفت، بگذارید در تداوم انقلاب هم مردم آزادانه راه خدا، راه اسلام، راه حق، راه خیر، راه صفا و راه صدق را انتخاب کنند و ادامه دهند. این سفارش من به طلاب و فضایی عزیز است. آرزو می‌کنم با توفیق الهی و با استفاده از رهنمودهای رهبر عالی‌قدر انقلاب بتوانیم مراحل بعدی انقلاب را با موفقیت بگذرانیم و در صراط مستقیم الهی به سوی جامعه عدل اسلامی، با سرعتی کم‌نظیر به پیش بتازیم» (بهشتی، ۱۳۸۳، ص ۲۵۶).

آزادی و امامت

در ادامه بررسی، باید عنوان گردد که در نگاه شهید بهشتی، قانون نقشی بنیادی ایفا می‌نماید و البته در اینجا نقش امامت و رهبری بسیار برجسته است. زیرا رهبری با توجه به نقش

بنیان‌گذاری خود، دستور تشکیل نهادی با نام مجلس خبرگان قانون اساسی را می‌دهد و آنچه اهمیت دارد این است که از طریق این مجلس، آزادی در درون قانون اساسی نهادینه می‌شود.

تدوین قانون اساسی از مهم‌ترین ضرورت‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی در سال‌های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی بود. قانون اساسی اهداف، آزادی‌ها و چارچوب‌های نظام را مشخص می‌ساخت، لذا امام خمینی دستور به تدوین آن مطابق با شرع انور اسلام دادند.

برای تدوین قانون اساسی تصمیم گرفته شد که مجلسی از خبرگان قانون اساسی تشکیل شود، لذا مسئله انتخابات در سراسر کشور مطرح گردید. اما با طرح مسئله انتخابات مجلس خبرگان برای تدوین قانون اساسی، اختلافات گروه‌ها و احزاب سیاسی آشکار شد. عده‌ای استدلال می‌کردند که این کار خیلی بزرگی است و ما از عهده آن بر نمی‌آییم؛ وضع قوانینی که جامع و مانع، و شمولیت بر همه مردم جامعه از طیف‌ها و اصناف و گروه‌های مختلف داشته باشد. این حرف نمایانگر خودکم‌بینی این گروه‌ها و اشخاص بود.

مخالفان دیگر استدلال می‌کردند که با تشکیل خبرگان قانون اساسی و تعیین چارچوبها در نظام اسلامی، دیگر میدان برای تاخت و تاز احزاب و گروه‌های سیاسی وجود نخواهد داشت و تصویب قانون اساسی تکیه‌گاهی قوی به نظام خواهد داد. این مخالفت‌ها اگرچه نخستین سنگ بنای ضدیت با مجلس خبرگان قانون اساسی و بعدها با خود قانون اساسی بود، ولی در آغاز ره به جایی نبرد و با درایت و کیاست حضرت امام (ره) و انقلابی‌های اندیشمندی چون شهید بهشتی، شهید مفتح، شهید باهنر و آقای هاشمی رفسنجانی، مقدمات انتخابات فراهم شد. اما آنچه در اینجا دارای اهمیت است، نقش و جایگاه شهید بهشتی، چه در روند انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی و چه در روند قانون‌گذاری بود تا از این طریق نقش آزادی‌ها را پررنگ سازد و قانون را پشتوانه محکمی برای حفظ آزادی‌های فردی و اجتماعی قرار دهد.

به‌هرحال، پس از تعیین نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی، این مجلس رسماً در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ با پیام امام خمینی که هاشمی رفسنجانی آن را قرائت نمود، کار خود را آغاز کرد. نخست برای تعیین ریاست آن رأی‌گیری شد که آیت‌الله منتظری با کسب ۴۰ رأی به ریاست آن انتخاب شد. اما اندکی بعد چون آیت‌الله منتظری بینش شهید بهشتی را نداشت و در اجرای برنامه‌های مجلس چندان قوی نبود، در عمل بیشتر برنامه‌ها را شهید بهشتی اجرا می‌کرد و حتی سرانجام وضعیت به‌گونه‌ای شد که خود آیت‌الله منتظری پیشنهاد داد که شهید بهشتی به جای ایشان به عنوان ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی تعیین شود.

در اندیشه شهید بهشتی، آزادی را بر یک جامعه نمی‌توان تحمیل کرد و به اجبار آنان را به آزادی رساند، بلکه این جامعه باید به اندازه‌ای رشد یافته باشد که بتواند آزادی خود را تأمین و تضمین کند، وگرنه با از میان برداشتن دیکتاتور، آزادی به‌دست نمی‌آید؛ همان‌گونه که

بلافاصله پس از آفت‌زدایی درختی، درخت به‌بار نمی‌نشیند. جامعه‌ای که گرفتار استبداد شده باشد، همچون درختی است که به آفت مبتلا باشد. از میان برداشتن فرد مستبد تنها یک شرط لازم است و نه کافی.

وی در ادامه برای پیدایش آزادی از درون یک جامعه می‌گوید:

«باید برای جامعه شرایطی فراهم کرد که بتواند آزادی را تحقق بخشد. بسیاری می‌پندارند با فشار و تحمیل می‌توان به آزادی رسید و لذا پس از ساقط کردن دیکتاتور می‌کوشند بدون توجه به ویژگی‌ها و واقعیت‌های موجود در جامعه و بدون در نظر گرفتن ظرفیت و پذیرش جامعه، آزادی را همان‌گونه که خود می‌خواهند و یا می‌فهمند بر جامعه تحمیل نمایند... هیچ چیز خطرناک‌تر از این نیست که انسان بخواهد بر اساس ایده‌آل‌های ذهنی خود که هیچ‌گونه رابطه‌ای با واقعیت‌های موجود جامعه ندارد، و حتی مخالف و متضاد با آن است، جامعه را به طرف آنچه خود می‌خواهد سوق دهد. همان‌گونه که با فشار و تحمیل نمی‌توان یک درخت را به بار نشانده، با فشار و تحمیل هم نمی‌توان در یک جامعه آزادی ایجاد کرد و هر اقدامی که بیش از قدرت جذب و ظرفیت و تحمل جامعه باشد، نه‌تنها مؤثر نخواهد بود که به رشد استبداد کمک خواهد کرد» (بهشتی، ۱۳۸۳، ص ۲۰).

بنابراین، برای اینکه آزادی در جامعه نهادینه شود، باید شرایط آن را مهیا ساخت. برای تحقق آزادی در جامعه باید در درجه نخست این مسئله را باور داشت که «آزادی هدفی انتزاعی نیست تا بتوان بدان دست یافت، بلکه باید آن را تحقق و فعلیت بخشید». باید زمینه به‌گونه‌ای تنظیم شود که نیروهای جدید که در راستای آزادی جامعه تلاش می‌کنند، رشد کنند و تبدیل به نهاد گردند و نیروهای قدیمی که میراث دوران استبدادند، تضعیف و نابود شوند تا زمانی شرایط به‌گونه‌ای مناسب شود که آزادی فعلیت یابد.

آنچه در اندیشه آیت‌الله بهشتی مدنظر است، آن بخش از آزادی است که در نسبت و رابطه با دولت و قدرت و حاکمیت سیاسی معنا می‌یابد و تفسیر می‌شود. هر مقداری که مردم در حاکمیت سیاسی بیشتر تأثیرگذار باشند، جامعه از آزادی بیشتر و برتری برخوردار است و حکومت نیز مطابقت خواست و میل آنها حرکت می‌کند. اما اگر مردم در برپایی، تداوم و ثبات نظام سیاسی نقشی نداشته باشند، خودبه‌خود حاکمیت با بحران مشروعیت روبه‌رو می‌شود و درمی‌یابد که با زور و اسلحه و سرکوب مخالفان و ایجاد فضای خفقان‌آور و استبدادی نمی‌توان به حیات خود ادامه داد. البته این به معنای آن نیست که آزادی‌های فردی در نزد شهید بهشتی درجه دوم داشته باشند و یا اینکه وی برای نهادینه‌کردن این دسته از آزادی‌ها در قانون اساسی جمهوری اسلامی تلاشی نکرده است.

در آرا و اندیشه‌های مرحوم بهشتی آنچه بسیار اهمیت دارد، اصل امامت و رهبری است. وی در مباحث خویش تأکید فراوانی بر اصل امامت و رهبری دارد و این در جای‌جای آثار وی کاملاً مشهود است.

شهید بهشتی ابتدا به تشریح نظام جمهوری اسلامی می‌پردازد:

«حقیقت این است که برداشت تشیع راستین از اسلام مناسب‌ترین نام را برای این نظام قبلاً پیش‌بینی کرده است «نظام امت و امامت». نظام سیاسی - اجتماعی جمهوری اسلامی نظام امت و امامت است و حق این است که با هیچ‌یک از این عناوینی که در کتاب‌های حقوق سیاسی یا حقوق اساسی آمده، قابل تطبیق نیست» (بهشتی، ۱۳۷۷، ص ۱۵).

شهید بهشتی در رأس نظام جمهوری اسلامی، اصول عقیدتی و عملی اسلام بر اساس کتاب و سنت را قرار می‌دهد و معتقد است که همه‌چیز می‌بایست از همین قله سرازیر گردد. بر طبق این اصول عقیدتی و عملی، حاملان مسئولیت و صاحبان اصلی حق در این ایدئولوژی و در این نظام عقیده و عمل، ناس و مردم‌اند (بهشتی، ۱۳۷۷، ص ۱۶).

او سپس به فرایند شکل‌گیری امت اشاره می‌کند:

«بر اساس کتاب و سنت، تمام نظر مکتب به عامه مردم است و در میان عامه مردم آنها که بر محور این مکتب جمع می‌شوند و شکل می‌گیرند از تقدم و اولویت خاص برخوردارند، آنها می‌شوند امت» (بهشتی، ۱۳۷۷، ص ۱۶).

از اینجاست که بحث کلیدی و محوری شهید بهشتی در خصوص امت شکل می‌گیرد، زیرا وی امت را کاملاً در ارتباط دوسویه با امامت قرار می‌دهد و بر اساس این محور اصلی است که جایگاه امت مشخص می‌شود:

«از نظر ایدئولوژی اسلامی و مبانی عقیده و عمل اسلام، امت حتماً نیاز دارد به امامت. اسلام می‌خواهد خطوط کلی و اصلی سعادت را نشان بدهد. می‌گوید ای ملت! اگر می‌خواهید در مسیر الی‌الله گم نشوید و از «مغضوب علیهم و لا الضالین» نباشید باید به حبل متین و عروة الوثقی امامت چنگ بزنید» (بهشتی، ۱۳۷۷، ص ۱۶).

اما آنچه در اینجا اهمیت دارد، نوع نگاهی است که شهید بهشتی به مقوله امامت و رهبری در جامعه دارد. به نظر می‌رسد، شهید بهشتی برای امام از آن سبب که می‌تواند در القای تربیت به عامه مردم نقش مهمی ایفا نماید، جایگاه والایی قائل است:

«یکی از ویژگی‌های خط امام این است که می‌خواهد از نو از انسان موجود در طبیعت، یک موجود پروازکننده بسازد تا در قفس زندانی نشود» (انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۱۸۲).

بنابراین در مجموعه آرا و آثار شهید بهشتی می‌بایست به دو ویژگی اساسی امام اشاره نمود:

- نخست اینکه امام در مقام بنیان‌گذار جامعه مطرح می‌شود.
- دوم، برای امام و رهبر، جایگاه تربیتی والایی قائل است.

وی اذعان می‌کند:

«به حق، کسانی که بخواهند نقش عوامل گوناگون را در پیروزی انقلاب ایران، منصفانه و واقع‌بینانه ارزیابی کنند باید اعتراف کنند که امام، هدف‌گیری‌های امام، خط امام که همان صراط مستقیم خداوندی است، از سال ۱۳۵۶ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، عامل اساسی و بنیادی موفقیت انقلاب ایران در شکست رژیم شاهی بود» (بهشتی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۳).

در مجموعه آرا و نظریات، کاملاً نقش امام به عنوان بنیان‌گذار و در عین حال هدایت‌کننده جریان انقلاب اسلامی، دارای اهمیت است، و شهید بهشتی امامت را به عنوان عروة‌الوثقیای جامعه اسلامی و امت معرفی می‌نماید:

«برادران! خواهران! این یک واقعیت و یک تجربه مکرر بوده است تا امروز هر بار در برابر مسائل دشوار و پیچیده و نگرانی‌آور قرار گرفته‌ایم، حل مشکل را به نزد پیر مغان برده‌ایم؛ با او در میان گذاشته‌ایم؛ امام رهنمودی قاطع و روشن فرا را همان نهاده است. ملت ایران، جامعه اسلامی، امت اسلام، امت انسانی جهان! راه رسیدن واقعی در همه تلاش‌ها و حرکت‌های اجتماعی به آرمان‌ها و هدف‌های انسانی و الهی این است که در میان اصول زیربنایی انقلاب و حرکت، در هیچ لحظه و هیچ مرحله، از نقش خلاق، رهایی‌بخش و سعادت‌آفرین امامت غافل نمانیم» (بهشتی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۷).

اما آنچه اهمیت دارد این است که شهید بهشتی منافاتی میان اصل امامت و رهبری در جامعه با آزادی نمی‌بیند:

«نقش خدا به عنوان مبدأ هستی و آفریدگار فعال لمایرید، نقش پیامبران به عنوان رهبری و راهنمایان امت، نقش امام به عنوان زمامدار و مسئول امت و مدیر جامعه، همه اینها نقشی است که باید به آزادی انسان لطمه وارد نیابد. اگر این نقش‌ها بخواهد به آزادی انسان لطمه وارد بیاورد، برخلاف مشیت خدا عمل شده است» (بهشتی، ۱۳۸۰، ص ۱۷).

وی یکی از مهم‌ترین وظایف امام در جامعه را تشخیص مصلحت‌ها عنوان می‌نماید:

«تنها رهبری است که با آن دید بالا، با آن دید محیط، با اطلاعاتی که از هر گوشه جمع می‌شود و آنجا زیر و زبر و موازنه می‌شود، می‌تواند بگوید امروز این کار مصلحت است، لازم است، معروف است، انجام بدهید. فردا در مورد همان کار می‌گویید، مصلحت نیست، منکر است، انجام ندهید. چون جامعه ما یک جامعه‌ای بوده که دیمی بزرگ شده، اصلاً آشنایی‌اش با

القبای رهبری خیلی کم است و بله! رهبر همان رهبر است، ولی در شرایط سیاسی و اجتماعی خاص می‌گوید: این کار خوب است و در شرایط دگرگون شده فردا می‌گوید همان کار با همان برچسب بد است. این کمال رهبری اوست و نه نقص او» (بهشتی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۶-۱۲۵). «اگر می‌بینید ما در دینداری مان با مشکلات گوناگونی روبه‌رو هستیم، اگر می‌بینید در تکاپوهای دینی و اجتماعی مان هر روز به دست یکی کلاه سرمان می‌رود، باید علاج آن را در افزایش آگاهی عمومی و تلاش در به‌هم پیوستگی آگاهان بر محور یک رهبری آگاه درست قابل اعتماد جستجو کرد» (بهشتی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۳).

اما چه کسی نقش این آگاهی‌دهندگی را برعهده دارد؟ پاسخ کاملاً مشخص است؛ امام و رهبری یک جامعه. امام در اینجا نقش یک مرشد را برعهده می‌گیرد. اما قبل از این شهید بهشتی به فرایند انتخاب رهبر در جامعه می‌پردازد:

«در یک جامعه متعهد به مسلک، شرط اول انتخاب رهبر این است که رهبر نسبت به آن مسلک آگاه‌تر، پایبندتر، و برای تحقق‌بخشیدن به آرمان‌های آن مسلک، شایسته‌تر باشد، ولو در مواردی برخلاف خواست همه یا اکثریت مردم عمل کند. در یک جامعه مسلکی، انتخاب حکومت با خواست اکثریت است، انتخاب رهبر با خواست اکثریت است، اما عمل رهبر ممکن است با خواست و تمایلات اکثریت متناسب نباشد. عمل رهبر در اینجا با مصلحت اکثریت متناسب است و نه با تمایلات اکثریت. این است که حکومت و رهبر در یک جامعه مسلکی در درجه اول مربی است، در درجه دوم مدیر است. اداره آن جامعه آهنگ تربیت دارد. لذا امام و رهبر در چنین حکومتی مرشد و راهنما نیز هست. مرشد به اصطلاح معروف؛ یعنی افراد را در راهی می‌برد و می‌کشاند. این مسئله اول در مسئله رهبری، در یک جامعه مسلکی است» (بهشتی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۱).

بنابراین، از مجموعه آرای شهید بهشتی کاملاً آشکار است که بخش عمده‌ای از پیشرفت و موفقیت یک جامعه، مرهون بالا بودن سطح کیفی و کافی بودن وضع کمی مدیریت در آن جامعه است که این مدیریت در جامعه همانا، امامت و رهبری یک جامعه می‌باشد (بهشتی، بی‌تا، ص ۵۵).

وی در ادامه نکته‌ای بسیار بااهمیت را یادآور می‌شود:

«شخص امام جاودانی نیست ولی نقش امام و نقش امامت باید در جامعه انقلابی اسلامی ما، جاودانه بماند» (بهشتی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۶).

نتیجه

در این مقاله تلاش شد تا جایگاه نظری مفهوم آزادی از نگاه شهید بهشتی بررسی گردد. در آثار شهید بهشتی آزادی همواره به عنوان محور مدنظر بوده، اما کمتر به آن توجه شده است. وی ضمن تعریف آزادی، به توانایی انسان بر تسلط بر خویش و جامعه خود اشاره، و آن را به دو نوع اصلی شامل آزادی فردی و اجتماعی تقسیم کرده که با ادبیات مدرن در باب آزادی سازگار است. اما مسئله مهم این است که شهید بهشتی به تعبیر برلینی آن بیشتر به آزادی مثبت معتقد است و از همین نگاه به نقد آزادی‌های موجود در غرب می‌پردازد که از سویی دارای تمایز آنچنانی با بی‌بندوباری نیست و دیگر اینکه تک‌منبعی است؛ یعنی تنها بر عقل بشری تکیه دارد و از وحی به‌دور است.

نکته مهم دیگر اینکه امامت در نگاه وی نه تنها مانعی برای آزادی نیست، بلکه با توجه به نقش هدایتی که شهید بهشتی برای امام قائل است و نیز با توجه به اینکه از طریق فرمان امام مجلس خبرگان قانون اساسی شکل می‌گیرد و آزادی‌ها در درون قانون اساسی نهادینه می‌گردد، به‌نوعی زمینه‌ساز آزادی نیز می‌باشد.

منابع و مآخذ:

۱. امام خمینی، روح‌الله (۱۳۶۱)، صحیفه نور، ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲. برلین، آریازا (۱۳۶۸)، چهار مقاله درباره آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، ج ۱، تهران، خوارزمی.
۳. بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید بهشتی (۱۳۸۰)، بازشناسی یک اندیشه، تهران، بقعه.
۴. بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید بهشتی (۱۳۶۰)، مجموعه سخنرانی‌ها، تهران، بقعه.
۵. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۷)، تحقیق در دو نظام حقوق جهانی بشر از نگاه اسلام و غرب و تطبیق آن دو بر یکدیگر، ج ۱، تهران.
۶. حسینی بهشتی، سیدمحمد (۱۳۸۱)، آزادی هرج و مرج، زورمداری، ج ۱، تهران، بقعه.
۷. (۱۳۷۷)، مبانی نظری قانون اساسی، ج ۱، تهران، بقعه.
۸. (۱۳۷۹)، بایدها و نبایدها، ج ۲، تهران، بقعه.
۹. (۱۳۸۶)، حق و باطل از دیدگاه قرآن، ج ۵، تهران، بقعه.
۱۰. (۱۳۶۷)، حکومت در اسلام؛ با مقدمه و حواشی علی حجتی کرمانی، تهران، سروش.
۱۱. لیبرالیزم چه می‌گوید، مشهد، مرکز تبلیغات پیروان ولایت فقیه.
۱۲. (۱۳۵۷)، مجموعه مقالات، به کوشش سیدمهدی آیت‌اللهی، قم، انتشارات جهان آرا.
۱۳. (۱۳۸۰)، نقش آزادی در تربیت کودکان، ج ۲، تهران، بقعه.
۱۴. (۱۳۸۳)، ولایت، رهبری، روحانیت، ج ۲، تهران، بقعه.
۱۵. (۱۳۸۸)، حزب جمهوری اسلامی، ج ۱، تهران، بقعه.
۱۶. فارسی، جلال‌الدین (۱۳۶۱)، فرهنگ واژه‌های انقلاب اسلامی، ج ۱، (تهران، بنیاد فرهنگی امام رضا).
۱۷. سیدناصری، حمیدرضا، و ستوده، امیررضا (۱۳۷۸)، رابطه دین و آزادی، ج ۱، تهران، موسسه نشر و تحقیقات ذکر.
۱۸. واحد فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی (۱۳۶۱)، بهشتی، سید مظلوم امت، دفتر دوم، تهران.